

شرح حدیث عنوان بصری : مجلس صد و ہشتادم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته نسبت به فرمایش امام صادق علیه السلام همان طوری که خاطر شریف رفقا هست عرض شد که امام علیه السلام راجع به مراقبه در اكل و شرب و تغذیه فرمایشاتی دارند و انشاءالله با استفاده از سایر فرمایشات امام صادق علیه السلام در این زمینه روایات دیگر از سایر ائمه و همچنین شیوه اولیای خدا در کیفیت تغذیه و میزان رعایت آن و آنچه را که خود ما در طول حیات بزرگان و اولیا تجربه کردیم و از آنها مشاهده کردیم در ظروف مختلفه و حالات متفاوته به عرض رفقا انشاءالله می‌رسد تا این که بتوانیم به آن چه را که بزرگان در این زمینه توصیه کردند پایبند باشیم.

همان طوری که اگر نظر رفقا باشد در جلسه

گذشته عرض شد در این مسئله بعضی‌ها جانب افراط را در پیش گرفتند و بعضی‌ها هم جانب تفریط را.

از آن طرف هم و غمّ بسیاری از افراد یا اغلب آنها بخواهیم بگوییم، قسمت مهمّش صرف در مأكولات و کیفیت آن و استفاده غیر صحیح در واقع می‌توانیم بگوییم و اسراف و بذل اموال برای مطالب و مسائلی می‌شود که چندان هم ضروری و لازم به نظر نمی‌رسد، به طوری که سلامت خود را ظاهراً و باطناً تحت تأثیر این مسئله قرار دادند.

از آن طرف بعضی هم جانب تفریط را در پیش گرفتند و نعمت‌های الهی را بر خود محروم کردند و از این بخش از لذایذ سالم و اعطایی پروردگار به بشر، خود را بی نصیب کردند و تصور کردند که به طور کلی این نعمات و این مواهب الهی برای گروه خاصی است نه برای مؤمنین، نه برای صلحا، نه برای افراد و این‌ها باید به یک قسم خاص و به یک نوع خاص از حدّ اقل آن شرایط حیات برخوردار باشند و اینها همه برای دیگران است و

برای افراد دیگری است.

مثلاً فرض کنید که اگر در یک مجلسی باشند، میوه‌ای بخواهد در آن مجلس تقسیم بشود او سعی می‌کند آن چه که از همه پایین‌تر است را بردارد و شاید بدش هم نیاید که دیگران هم ببینند!! و یا این که فرض کنید که اگر در جایی هست مثلاً جایی مخدّهای افتاده، بستری هست، تشکی هست، برود جایی بنشیند که مثلاً پایین‌تر است و یک شخصی بود نقل می‌کردند بعضی از دوستان دیده بودند در موقع زمستان که می‌شد می‌رفت در جای سرد نماز می‌خواند، تابستان هم آن جایی که آفتاب باشد، می‌گفتند که چرا این طوری می‌کنی؟ می‌گفت که اگر در قسمت سایه بیایم ریا می‌شود!! من گفتم اینکه شما جلوی آفتاب می‌ایستی برای این است که یک مقداری این بالاخانه تغییر کرده!! یک خرده عوض شده!! حالا در زیر سقف نماز خواندن ریا می‌شود!؟.

وقتی که انسان از مسیر خارج بشود و از طریق خارج بشود همه گونه وساوس برای او می‌آید

چه در ناحیه افراط و چه در ناحیه تفریط، دامن او را
می‌گیرد و سالک آن کسی است که طبق مسیر حرکت
کند و طبق

مسیر راه برود این تناقضی که در ابتدای مسئله مشاهده می‌شود، این تناقض چگونه باید حل بشود و برداشته بشود؟

از یک طرف مشاهده می‌شود که مثلاً در آیه قرآن داریم می‌فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ**^۱ رزق طیب یعنی آن رزقی که سالم است، پاک است، اشکالی ندارد، شبهه‌ای ندارد، نعمت الهی است، خب این که ما الآن مشاهده می‌کنیم مگر غیر از این است که از ناحیه پروردگار است؟، آن درخت سیبی که با عنایت خدا و با لطف خدا سيب را عرضه می‌کند و قدرت خدا را به منصه ظهور می‌گذارد، مگر غیر از این است؟ سيب بزرگ را همان کسی درست کرده که آن سيب کوچک را، تفاوتی ندارد. اگر یک سيب به این مقدار باشد این برای ما خوردنش اشکال دارد؟! برای این طیف؟! یعنی برای این گونه افراد که این طرز تفکرشان

^۱سوره الاعراف (۷) آیه ۳۲

هست، طرز تفکر بسیط، متحجرانه و جاهلانه و بی‌خردانه و از روی عدم فهم و از روی ضیق صدر، این گونه افراد معمولاً دارای یک نوع ضیق صدر هستند، تفکرشان پایین است، طرز صحبت ایشان، طرز رفتارشان، میزان خرج کردنشان، میزان مصرف کردنشان، حالا خودشان نه تنها نسبت به این مسئله این گونه فکر می‌کنند می‌خواهند این روش را بر دیگران هم تحمیل کنند، بقیه هم باید این طور باشند!، بقیه هم باید این نحوه زندگی کنند! و غیر از این زندگی، زندگی ملوکانه است!، زندگی زندقه‌ای افراد جائز است!، افراد مستکبر است! و افراد اهل دنیا است! افرادی که تکالب بر دنیا دارند!، خب باید گفت چه تفاوتی دارد؟ آخر این درخت هم این سیب را می‌دهد هم آن سیب را، هر دو را خدا داده، هر دو را خدا درست کرده، هر دو از یک جانشأت گرفتند، خب چطور این برای مؤمن جایز است و آن جایز نیست؟ این از کجا درآمده؟ حالا این تفاوتش فقط در وزن است مگر چیز دیگر هم دارد؟ مگر حالا این وزنش من باب مثال صد گرم از این بیشتر است

این بد شد؟ وقتی که می‌خواهیم بخریم باید آن را بخریم آن قسمی که مثلاً فرض کنید که قسم بد است، قسم ردیع است، قسم پایین است، بلکه هر دو از خدا است، هر دو هبة‌الله است، هر دو اعطاء خدا است، هر دو.

و همین طور در سایر مسایل و در سایر اموری که مشاهده می‌کنید در کیفیت ملبس، در کیفیت مآکل، در کیفیت مشرب در کیفیت موارد سکنی و امثال ذلک، این چه جور می‌شود این مسئله را توجیه کرد؟

خدا می‌گوید کی آمده حرام کرده؟، کی آمده می‌گوید این بد است؟ یا آن خوب است؟ چه کسی آمده این مسائل را این طور بیان کرده و راه را به این کیفیت نشان داده؟

خب ما افرادی را می‌بینیم که به این شکل هستند و به طور کلی تصوّر آنها بر این است که اصلاً کسی که می‌خواهد به آخرت رو بیاورد نباید به لذّات دنیا توجّه کند، نباید اصلاً این طور باشد، کسی که می‌خواهد به آخرت رو بیاورد نباید فرض کنید که

لباس نظیف، لباس تمیز، لباس منظم و مرتب بپوشد،
نباید عطر بزند، خوشبو باشد، معطر باشد اینها مال
اهل دنیا است!. اینها مال افرادی است که به دنیا و به
لذات دنیا توجه دارند! کسی که می‌خواهد به آخرت
رو بیاورد، نباید فرض کنید که از غذای عادی یعنی
مورد توجه مردم، مورد علاقه

مردم استفاده کند باید حتماً به یک کیفیتی باشد، به یک نحوی باشد که مورد بی رغبتی مردم هست. مورد بی توجهی هست. این قسم باید در این دنیا زندگی کرد و این قسم باید در دنیا زیست تا این که به این واسطه، انسان بتواند آن جنبه اخروی را در خود تقویت کند و نسبت به این مطالب باید بگذرد. این گونه تصوّر یک بخشی از افراد نسبت به این مسئله تصوّر دارند خود بنده هم با این افراد برخورد داشتم. حتی بودند کسانی که ارتباط داشتند و این قسم را می‌پسندیدند و به این قسم توجه داشتند. البته خب اگر ما بخواهیم در این زمینه نسبت به این مسئله توجه کنیم، این همه مسائل را دربرمی‌گیرد یعنی فقط قضیه به اکل و شرب برنمی‌گردد، سایر مسایل مثل ازدواج هم پس بنابراین انسان باید همین روش را و همین کیفیت را اعمال کند دیگر، حتی آن مهمتر است! در حالتی که می‌بینیم این افراد در آن قسمت یک قدری سلیقه ایشان از ما هم بهتر است و نسبت به رعایت بعضی از مسائل بسیار توجه دارند!، چیزهایی که حتی

ممکن است خود ما نه به آن توجه داشته باشیم و نه به فکرمان رسیده باشد. التفات می فرماید؟ خب به این نحوه و به این کیفیت نمی شود، خب این یک مسئله ای است که به خلاف در اذهان مقدّس مآبان قرار گرفته و این تقدّس مآبی هم آمده و به عنوان یک فرهنگ و افتخار شده و عرضه این مسئله در میان افراد جا افتاده و خیلی از افراد هم روی این مسئله فکر می کنند مثلاً می گویند فلان شخص مثلاً زندگی ساده ای دارد، زندگی فلان شخص خیلی زاهدانه است و این باید این طور باشد و باید الگو باشد باید چه باشد ...

این یک طیف و یک طرف از مسئله است، از طرف دیگر خب ما مشاهده می کنیم که در میان ائمه یک همچنین مسئله ای نبوده، در میان اولیا یک همچنین قضیه ای نبوده، اگر در بعضی از حالات این مطلب و این مشاهده می شود در طرف مقابل هم نوع دیگری بوده، بنده خودم با آقای حدّاد رضوان الله علیه می رفتیم بازار، من کوچک بودم و وقتی که آن شخص فروشنده می خواست خلاصه دستکاری

کند، خلاف کند، ایشان اعتراض می کردند که آقا مثلاً چرا داری دست می بری؟ چرا داری خلاف می کنی؟ یا مثلاً فرض کنید که یک وقتی نشسته بودیم در منزل مرحوم آقای حدّاد - الآن این قضیه یادم آمد - دو جور سیب آوردند، آن جا هم سیب‌هایش سیب‌های لبنان بود، خود عراق نمی دانم ظاهراً سیب کم داشت آن موقع، یا چه بود، ولی سیب‌های لبنان آن موقع، نه الآن، الآن سیب‌ها فرقی نمی کند همه یک جور شده، مخصوصاً که با این داروها و دواها و کودهایی که می دهند اینها اصلاً نه مزه‌ای دارند و نه طعمی و نه عطری، ولی آن موقع واقعاً سیب لبنان اصلاً چیز دیگری بود، یکی از آن را در اتاق می گذاشتی اصلاً بوی بسیار معطّری داشت و خیلی جالب بود متأسفانه امروز با این چیزهایی که آمده این کودها و این چیزهای شیمایی و اینها دیگر همه چیز از بین رفته، مزه و طعم و ولی اخیراً کم کم دارند متوجّه می شوند و دارند رو می آورند به همان کیفیت و سنّت قدیمی و خیلی جالب است که حتی در اروپا و غرب نسبت به این مسئله دارد توجّه می شود و

می‌گردند دنبال این که میوه‌ای پیدا کنند که در آن از این چیزها مصرف نشده باشد و به قیمت‌های چند برابر، اینها در معرض فروش هست، و تمامش این است که کود شیمیایی ندارد، فلان سمّ به او نخورده و چه و چه و نسبت به این قضیه دارد یک

تحوّلی دوباره دارد پیدا می‌شود، این قضیه مشاهده می‌شود و نسبت به همان مسائل سنتی و کیفیت پوشش، کیفیت تغذیه و همین طور کیفیت مسکن و امثال ذلک متوجّه شدند که اشتباهاتی رخ داده و باید به همان کیفیت سنتی مراجعه کرد.

ما نشسته بودیم در آن جا دو قسم سیب بود، هم از سیب قرمز بود و هم از این سیب‌های زرد بود، بله وقتی که ما ظرفی را که جلوی آقای حداد بود تعارف کردیم ایشان از آن سیب زرد برداشتند و رو کردند به ما و گفتند این سیب زرد لطیف‌تر از سیب قرمز است! این لطیف است! و ما متوجّه شدیم ایشان سیب زرد را بیشتر دوست دارند تا مثلاً سیب قرمز.

خب این چه را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که الآن این یک انسان است، مثل سایر انسانها دارای سلیقه است، دارای ذوق است، حالا یکی ممکن است قرمز را دوست داشته باشد، این چه اشکالی دارد و این هیچ وقت نیامد بگوید که نه من می‌روم آن چیز بدتر را برمی‌دارم آن که میل من

نیست، آن که نفس من او را نمی‌خواهد، آن را برمی‌دارم، لذا از آن موقع من هر وقت می‌رفتم بازار - سنم حدود هفده سال بود در همان سفری که آمدیم - چون ما می‌رفتیم گاهی بیرون چیز می‌خریدیم سیب سیب زرد می‌آوردیم، چون آقای حدّاد این را دوست دارند، مرحوم آقا می‌گفتند از آن نوع سیب بخر.

ما در زمان پدرمان دیدیم ایشان بعضی از این میوه‌ها را بیشتر دوست داشتند نسبت به بقیه، گلها مثلا در گلها کدام شخص عارف را شما دیده‌اید از بوی عطر گل محمدی ناراحت بشود و بدش بیاید؟ از شکل و شمایلش بدش بیاید؟ از عطر بدش بیاید؟ کدام عارف و ولی خدا را دیده‌اید که از رایحه و این عطرهایی که در معرض هست اعراض کند و نسبت به این‌ها بی‌توجه باشد؟ ما آنچه را که دیدیم و آنچه را که مشاهده کردیم اگر از نقطه نظر ابراز علاقه، یک وقتی من با یکی از افراد که اتفاقاً بنده خدا واقعاً در شبهه افتاده بود، واقعاً در شبهه افتاده بود، می‌گفت: ولی خدا برایش - حالا من نمی‌توانم

آن لفظی را که ایشان به کار برد به کار ببرم صحیح نیست - فلان چیز از نظر عطر و رایحه با یک گل یاس فرق نمی کند؟ گفتم آخر احمق ولی خدا گرچه به مقام توحید رسیده ولی شامه اش که دیگر عوض نشده! آخر این چه قیاسی است که تو داری می کنی؟ حالا اگر کسی فرض کنید که به مقام ولایت برسد، به مقام توحید برسد و متوجه بشود که همه آن چه که در عالم است از خدا است بله میکروب هم از خدا است، می دانیم ویروس هم از خدا است، میکروب هم از خداست، پس بیا ویروس و با را بکن در بدنت!! خب این که نشد، حالا چون این ویروس از خداست شما باید مبتلا به ویروس فلان هم بشوید چون از خداست!! خب بله چاقو هم از خداست پس بیا بکن در شکمت!!، خب گلوله هم از خداست پس بیا استفاده کن!! خب این که نیست، همه چیز از خداست ولی هر چیز در جای خودش و مورد خودش و استفاده خودش.

الآن فرض کنید که وضعیت من به یک شکلی است و به یک قسمی است که این غذا برای من

خوب است، خب این غذا خوب است آن غذا سمّ
است اگر آن را بخوایم بخورم از بین می‌روم راهی
را که خدا در مسیر تکوین برای من قرار داده این راه
است و اگر بخوایم تخطّی کنم می‌افتم و از بین
می‌روم وقتی که برای

من جاده کشیده شده باید این جاده را بروم،
این طرف پرتگاه است، این طرف هم پرتگاه است،
این پرتگاه و این پرتگاه هر دو از خدا است این جاده
هم از خدا است، حالا گفته که خودت را پرت کن
این جا؟ خب راه را باید رفت، این خیلی مسئله
مسئله مهم و دقیقی است که دارم عرض می‌کنم
خدمتتان، در خیلی از موارد و مطالب این مسئله به
درد می‌خورد و راه انسان را باز می‌کند که همه چیز
را موحد از خدا می‌بیند همه چیز را از خدا می‌بیند
ولی آن چه را که خدا او را بر آن کیفیت سرشته است
و آفریده است و از او توقع آن را دارد که آن هم از
ناحیه خدا است، باید به همان کیفیت عمل کند، باید
به همان کیفیت راه رفت، خدا انسان را با این
خصوصیات خلق کرده، دارای این مزاج است،
دارای این مشام است، دارای این اعضاء است و
دارای این سلیقه است و دارای این فطرت و سرشت
است و این انسان با این کیفیت و با این خصوصیت
یک مطلبی را زیبا می‌بیند و زیبا می‌پسندد و این را
هم خدا قرار داده است، این را هم خدا قرار داده زیبا

دیدن و زیبا پسندیدن یکی از غرایز الهی است.

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يَحِبُّ الْجَمَالَ خدا انسان را به

این کیفیت خلق کرده، خدا ما را به حیثی قرار داده

که از یک گل زیبا لذت ببریم، از یک رایحه‌ای که از

یک گل برمی‌خیزد خدا ما را در این وضعیت قرار

داده که لذت ببریم، در عین حال خدا خلق دیگری

هم دارد، موجود دیگری هم دارد که از بعضی از

روائح دیگر لذت می‌برد، خوب به ما چه مربوط

است؟ کرکس حیوانی است مردار خوار و هر چه آن

مردار متعفن‌تر باشد برای او لذیذتر است، خوب

کرکس به بنده چه مربوط است؟ حیوانات دیگری

هستند به همین کیفیت و این یک مطلبی است که

خیلی مسئله مسئله مهمی است و به خیلی از جاها

برمی‌خورد به خیلی از جاها می‌رسد، به مسائل

فرهنگی و به ارزش‌هایی که ما برای خود انتخاب

کردیم این قضیه به آنها می‌خورد و این رشته به آنها

می‌رسد و این به آن جاها ختم می‌شود که چطور یک

انسانی را که خدا (این مسئله را اگر خدا انشاءالله اگر

توفیق بدهد در کتاب ارتداد در اسلام به آن

می‌پردازم، جایش آن جا است) که چطور یک فرهنگ خدادادی و یک فطرت خدادادی و یک سلیقه خدادادی و یک غریزه خدادادی که جمال را به آن فطرت خدا دادی، کما هو هو مشاهده می‌کند و کمال را بر اساس فطرت خدادادی کما هو هو مشاهده می‌کند و زیبایی را آن طور می‌بیند که خدا برای او ترسیم کرده و جلوه رحمانی رحمانیت را به همان کیفیت می‌بیند که خدا در فطرت او سرشته و قرار داده این انسان در فرهنگ دیگری قرار بگیرد و در جو دیگری رشد کند و در فضاء غیر مناسب با فطرت رشد کند زیبایی را غیر زیبا می‌بیند خیلی عجیب است.

الآن این چیزهایی که شما دارید مشاهده می‌کنید این مسائلی که دارید مشاهده می‌کنید یک چیزهایی که واقعاً فرض کنید که انسان تعجب می‌کند چطور یک شخص مثلاً یک زن یا یک مرد می‌آید بعضی این نقوش را به خودش می‌بندد و یک کارهایی می‌کنند... سر و کله و پا و همه را یک خال سیاه و سفید و نقش اجنه و مجنه... و اینها را همه

زیبا می بینند، تمام اینها را زیبا می بینید، واقعاً انسان
تعجب می کند آخر یک انسان که می تواند چه قدر
زیبا باشد و چه قدر با جمال باشد، با دست خودش
می آید و خود را کریه می کند، کریه و

لذت می برد و به دیگران ارائه می دهد، ببینید
من این طور هستم، من این نقش را در بدن خودم به
این نحوه درآوردم؟ این چه جمالی می شود تصوّر
کرد از این قضیه؟ این برای چیست؟ برای این است
که این عوض شده، عوض شده، فطرتش عوض
شده، غرائض او تغییر پیدا کرده، آن سرشت و
ذاتیاتی که خدا در وجود او قرار داده آن ذاتیات
برگشته، قلب شده، موی زیبا دیگر برای او زیبایی را
از دست داده، این خیلی عجیب است، البته این جا
جایش نیست من فقط به عنوان گذرا دارم می گویم،
آقا همین انسان به جایی می رسد از بوی تعفن لذت
می برد، می شود شما یک همچنین تصویری داشته
باشید؟ یعنی هر چه رایحه متعفن تر باشد این لذتش
بیشتر است، و این جمال است؟ ای هزار چیز بر این
جمال اگر قرار باشد این جمال باشد!!، این کمال
باشد، این لذت باشد و از بوی عطر فرار می کند، از
بوی گل یاس این انسان فرار می کند و دور می شود
چرا چون از انسانیت بیرون آمده خودش را از
انسانیت خارج کرده آخر انسان که نمی آید به این

رایحه تمایل داشته باشد، انسان که نمی‌آید به این رایحه میل داشته باشد. چرا می‌گویند از گناه باید دوری کرد؟ چرا؟ چون گناه می‌آید یواش یواش هی می‌خورد، آهسته آهسته می‌آید آن چه را که در فطرت هست عوض می‌کند. امروز نمی‌تواند ببیند کسی سر گنجشک را می‌برد، فردا خودش سر انسان را می‌برد و جدا می‌کند و ککش هم نمی‌گزد!! چه شده که از این جا به این جا رسید؟! ککش هم نمی‌گزد این افراد این جلّادها، این نرونها، این نمرودها، این فرعونها اینها که از اوّل این طور نبودند از اوّل یک آدمی بودند مثل بقیه آدمها یک انسانی بودند مثل بقیه انسانها، آنها هم حتی اگر فرض کنید که یک مرغی را سرش را می‌بریدند.... بعضی هستند که دیده‌اید که حتی تا بزرگ هم که می‌شوند مثلاً مرغ نمی‌خورند، گوسفند نمی‌خورند چون در کودکی مثلاً یک وقتی سربریدن حیوان را مشاهده می‌کرده‌اند، لذا می‌گویند نباید بچه را گذاشت ببیند، سابق هم وقتی در منزل گوسفندی می‌خواستند ذبح کنند مرحوم آقا نمی‌گذاشتند ما

بیاییم نگاه کنیم و وقتی که سرش را می‌بریدند برای پوست‌کندن و ... آن موقع دیگر مجاز بودیم بیاییم و آلاً قبلش نه، این اثر می‌گذارد، این اثر می‌گذارد و آن نفس می‌گیرد و در آن اثر بد می‌گذارد اول این طور است ولی بعد اگر به این فطرت لبیک نگفت به این فطرت پاسخ نداد و خود را در معرض تغییر و تبدل غرائض فطری قرار داد آن هم عوض می‌شود، آن هم کم کم آن رحمت تغییر پیدا می‌کند، آن عطوفت تغییر پیدا می‌کند، آن چه که در دل است هی عوض می‌شود دیروز اگر نگاه می‌کرد می‌دید دارند یک گوسفند را ذبح می‌کنند ناراحت می‌شد سرش را برمی‌گرداند الآن می‌رود قشنگ می‌ایستد نگاه می‌کند که ببیند چطور یک مقداری هم که می‌گذرد نسبت به افراد و انسان و این عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و بعد وقتی گذشت اصلاً خودش می‌شود عین آن مظهر قساوت و مظهر جلادت و مظهر خشنونت می‌شود، عین این مسئله، چون غریزه او تغییر پیدا کرده، فطرت او تغییر پیدا کرده و عوض شده و در این زمینه آیات زیاد است و همین آیات

مربوط به ختم خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ
عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱ و امثال ذلك
خب به همین مسائل و اینها است.

این مطلب به آن جاها می رسد که انسان تغییر
در فرهنگ و در آن سرشت خودش این تحولات را

^۱سوره بقره (۲) آیه ۷

مشاهده می‌کند مگر این که دیگر دور باشد از مسائل کم کم دور باشد و لذا همین شخص وقتی کم کم آمد از این محیط جدا شد در یک فضای دیگر رفت یک مرتبه با آن مسائل غیرعادی خودش وقتی برخورد می‌کند چندشش می‌شود، عجب؟ چرا این طور شد چرا من این طور هستم؟ وقتی قرار بشود خدا به او لطف کند و برگردد و پشت پا بزند به آن چه که سابقاً رفته، نسبت به وضعیت فعلی خودش خیلی متأثر می‌شود! عجب من این بودم من در یک همچین وضعیتی بودم وقتی که دیدید انسان یک گناهی می‌کند یک خطایی از او سر می‌زند وقتی حالت تنبّه پیدا می‌شود چه قدر چندش آور می‌شود برای او این حالت گذشته این چندش آور بودن به خاطر این است که الآن در فضای سالمی قرار گرفته روحش در یک فضای سالم و سلامتی واقع شده، این تبدّل حال حکایت می‌کند آن فضا فضای نامناسب بود آن فضا غلط بود در حالتی که کیف می‌کرد. آن فضا فضای خلاف بود در حالتی که لذت می‌برد آن فضا فضای خلافی بود این جا است که بزرگان و

اولیا دستور مراقبه می دهند مال این است که این فضا به این فضا برنگردد، تغییر پیدا نکند، تحوّل پیدا نکند، همه مال این است، مراقبه یعنی همین که انسان از این موقعیت برنگردد به این موقعیت از این فضای توحیدی که خدا برای او قرار داده به یک فضای ساختگی مبتعد از توحید و دور از آن فضای روحانی قرار نگیرد که در آن فضا برای او کشتن انسان مثل کشتن یک گنجشک است هیچ تفاوتی نمی کند در آن فضا دروغ گفتن مثل آب خوردن برای او هیچ فرقی نمی کند، اصلاً فرقی نمی کند، هیچ، هیچ، راحت، خیلی خوب هیچ اشکال ندارد، چه اشکال دارد در آن فضا ایذاء مؤمن و ایذاء دیگران خیلی راحت است نه هیچ مشکل نیست مصلحت من است دیگر!! وقتی مصلحت من است ... یعنی آن چنان مسائلی را که زشت ترین و قبیح ترین و وقیح ترین پدیده و حادثه‌ای است که انسان می تواند به عنوان یک پدیده ناموزون با ناموس خلقت و ناموس تربیت می تواند نام ببرد برای او خیلی راحت، خیلی آرام، هیچ مسئله‌ای نیست، هیچ مشکلی نیست، این

چیست؟ این عوض شده، این عوض شده، تغییر پیدا کرده، راحت عوض می‌شود.

امام سجّاد علیه‌السلام در کربلا مریض افتاده بود و حرکت نمی‌توانست بکند، وقتی که آمدند و سیدالشهدا را به قتل رساندند و آمدند و زدند و خیام را به هم زدند و آتش زدند و دنبال بچه‌های امام حسین کردند و آنها به بیابان فرار کردند و این حرفها رسیدند به یک خیمه نیمه سوخته نگاه کردند دیدند یک زنی در این خیمه می‌رود و می‌آید خیمه امام سجّاد بود، شمر آمد در کنار آن خیمه ایستاد و به عمر سعد رو کرد گفت این یکی مانده دیگر خب این را هم کلکش را بکن تمام کنیم دیگر چیست این یکی مانده! آن جا حضرت زینب آمد و خودش را حائل کرد و چه کرد و عمر سعد گفت این مریض است بگذریم یعنی همین آقایی که دارد این حرف را می‌زند قبلاً سر پدر همین را بریدند خیلی راحت، سر پسر پیغمبر را راحت، خیلی راحت آقا، خیلی هم خوشش می‌آمد و کیف هم می‌کرد یعنی ناراحت نبود و بعد هم می‌آید می‌گوید این کیست که آمده

افتاده و بال ما است، مریض است حالا فردا
می‌خواهیم چکارش کنیم، مسئله چه می‌شود؟ این
آقایی که امام جماعت بود در کوفه، پشت سر او نماز
می‌خواندند، چه شد که به این جا رسید؟ ما فکر کنیم

خب فکر

کنیم که چه می‌شود که انسان این افتاده
مریض است، فردا بایستی که بلندش کنیم سوار شتر
کنیم ببریم. این را بزیم راحتش کنیم!! این همین
است، اینها کم کم می‌آیند می‌آیند جلو آن
زیبایی‌هایی که برای آنها ابتدا زیبا است کم کم
زیبایی خود را از دست می‌دهد جاذبه‌هایی که خدا
در فطرت و سرشت آنها قرار داده این جاذبه‌ها کم
کم برمی‌گردد و در مقابل یک مسائل دیگری شروع
می‌کند به جوانه زدن، آنها چیست؟ قساوت،
شقاوت، بی‌عظوفتی، بی‌فرهنگی، آن ادب می‌رود و
جایش را به بی‌ادبی می‌دهد، آن رحمت می‌رود و
جایش را شقاوت می‌گیرد، آن انسانیت می‌رود
توحش می‌آید، آن شروع می‌کند به جوانه زدن،
جوانه بزرگ می‌شود بزرگ می‌شود، کم کم نهال
می‌شود، کم کم بزرگ‌تر می‌شود، کم کم درخت
می‌شود، درختی که چند نفر بایستند نمی‌توانند
دست‌هایشان را بگذارند به هم برسند، می‌رسد این
درخت به هر مقدار که بزرگ‌تر می‌شود این درخت
به همان مقدار هم می‌تواند کارهای مهمتری بکند! تا

جایی که پسر پیغمبر را هم به قتل می‌رساند باکیش نیست، هیچ باکیش نیست در حالی که آن زیبایی آن به جای خودش باید بماند، خدا این گل را زیبا قرار داد حالا ولی خدا وقتی به مقام توحید می‌رسد این زیبایی از بین می‌رود و تبدیل به کراهت می‌شود؟ نه، تازه بیشتر لذت می‌برد از یک گل.

مرحوم آقا می‌فرمودند آن لذتی که یک موحد و یک عارف از زیبایی‌های تکوین می‌برد ده‌ها برابر آن مقداری است که یک فرد عادی می‌برد، همین گل است ها، همین گل است، ما چه قدر لذت می‌بریم؟ به به چقدر قشنگ است چه رنگی دارد؟! رنگ صورتی، قرمز و رائحه آن چه رائحه‌ای خب لذت می‌برد انسان دیگر، یک ولی خدا بیشتر از این مسئله لذت می‌برد، احساس بیشتری نسبت به این قضیه دارد، انشاءالله خدا قسمت کند، ما که نمی‌فهمیم ما که شنیدیم داریم می‌گوییم، خدا قسمت کند بفهمیم بالاخره این کیفیتش به چه کیفیت است؟ مسئله آن به چه کیفیت است؟ البته جهتش این است که خصوصیت بقا در آنها تمکن بیشتری پیدا کرده و از

این نظر نسبت به آثار بقا هم طبعاً آنها جامعیت بیشتری دارند، این زیبایی‌ها در شخص موحد اتفاقاً بیشتر است.

در مقابلش آن چه را که هست از چیزهایی که غیر مانوس هست، آنها نیز همین حالت را دارد منتها نکته مهم در این جا این است که ما در قضاوت بین این مسائل قائل به یزدان و اهرمن هستیم آنها قائل به توحید هستند، فقط فرق همین است، ما قائلیم بر این که عالم زیباییها به طور کلی با عالم حالا آن چه را که به نظر می‌رسد خبائث و غیر مناسب‌ها متفاوت است و دو منشأ جدا دارد و دو علت جدا دارد و در مواجهه با نازیبایی‌ها، ناملایمات آن جنبه مبدأیت او را ملاحظه نمی‌کنیم ولی در مورد زیبایی‌ها، مبدأ را دیگری می‌بینیم حالا فرض کنید که مؤمنین به این کیفیت هستند حالا غیر مؤمنین که خب نظرشان به اصطلاح متفاوت است و فرق می‌کند.

حیات را از جانب خدا می‌دانیم موت را از جانب اهرمن می‌دانیم، راحتی را از جانب خدا می‌دانیم ضیق و مشقت را از ناحیه اهرمن می‌دانیم،

صحت را از ناحیه خدا می‌دانیم، مرض را از ناحیه
اهرمن می‌دانیم. خب همه اینها چیست؟ مسائل
کریهه است آدم که از مرض خوشش نمی‌آید کریهه
است، عرض کنم حضورتان بوی خوش را از ناحیه
خدا می‌دانیم، بوی کریهه را از ناحیه اهرمن می‌دانیم و
هلمّ جراً. در تمام آن مسائل و

حوادث و پدیده‌های تکوینی که نفس با آنها
 ملایمت دارد مناسبت دارد که این ملایمت و
 مناسبت بر اساس کیفیت صورت برزخی او است با
 صورت برزخی انسان در آن موقعیت مناسب است
 که انسان زیبا می‌بیند علت و منشأ زیبایی در این دنیا،
 عِلَّتْ عِلَّتْ مثالی و ملکوتی او است زیرا نفس زیبایی
 و غیر زیبایی از حقایق مجردّه است که حقایق مجردّه
 ادراک آن مربوط به ظاهر نیست بلکه به واسطه
 اتصال به مجردات است و پایین‌ترین ناحیه مجرد که
 همان صورت مثالی است او باعث تشخیص بین زیبا
 و نازیبا در انسان است مثل علوم و امثال ذلک به
 واسطه این است همین قضیه در مورد نازیبایی هم
 همین طور است فعليهذا آن چه را که ما در این جا
 تقسیم کردیم در نزد عارف قابل تقسیم نیست فقط
 فرق همین است. عارف هم زیبایی را به خدا نسبت
 می‌دهد هم نازیبایی را هم صحّت را به خدا نسبت
 می‌دهد و هم مرض را به خدا نسبت می‌دهد. **وَ الَّذِي**
هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي * اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ^۱

^۱ سوره الشعراء (۲۶) آیه ۷۹ و ۸۰

آن مرض را می آورد او هم شفا می دهد آن داء را می آورد و همان دواء را می آورد، آن راحتی را می آورد همان مشقت را می آورد، آن حیات را می آورد و همان ممات را می آورد.

مگر ما در آیات قرآن نداریم **هُوَ أَضْحَاكَ وَ**

أَبْكِي انسان کجا گریه می کند گریه گاهی اوقات برای

مسائل ناراحتی برای مسائل مولمه است گاهی هم

گریه گریه شوق است و مسائل دیگر در این زمینه

هست آن علت برای تألم همان علت برای فرح و

انبساط و سرور است آن علت برای حیات همان

علت است برای ممات است اینها دیگر چیزهای

عادی است **وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَاكَ وَ أَبْكِي وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ**

وَ أَحْيَا* وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى^۱ يَهَبُ لِمَنْ

يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ^۲ همان کسی که

فرزند ذکور به دنیا می آورد و اهدا می کند و اعطا

همان هم فرزند انثی می آورد این جا است که عارف

وقتی که نگاه می کند به انثی و غیر انثی برای او

۱- سوره النجم (۵۳) آیات ۴۳ و ۴۴ و ۴۵

۲- قسمتی سوره الشعراء (۴۲) آیه ۴۹

تفاوت نمی‌کند، یعنی هر دو از ناحیه خدا است وقتی نگاه می‌کند به حیات و ممات می‌بیند هر دو از ناحیه خدا است و هر دو را زیبا می‌بیند حضرت زینب سلام الله علیها آن یک عارف است آن یک موحد است، حضرت زینب شوخی نمی‌کند راست می‌گوید آن چه را که خود او متحقق به آن است برای مردم بیان می‌کند وقتی که ابن زیاد یا یزید سؤال می‌کند کَیْفَ رَأَيْتَ مَا فَعَلَ رَبُّكَ بِأَخِيكَ؟ چگونه دیدی آن چه که خدا با برادرت انجام داد؟ دیدی؟ حالا این این جا موحد شده!! ایشان در اینجا موحد شدند و اینها را همه را به خدا نسبت می‌دهند خیلی عجیب است‌ها خیلی عجیب است، که آن جایی که خلاصه می‌خواهیم از خودمان قضیه را برگردانیم می‌اندازیم گردن خدا دیدی خدا با برادرت چه کار کرد؟ حالا جناب یزید تو موحد شدی؟! تو عارف شدی؟! هان تو عارف شدی؟! آن وقت در قضیه لیت اشیاخی بیدر آن جا نه دیگر، آنجا اینها آنها را کشتند، در قضیه

کشتن اجداد توسط امیرالمؤمنین و اینها در
احقاد بدر و حنین و در آن جنگهایی که کینه‌هایی از
آن جنگ‌های بدر و حنین باقی ماند برای آنها چطور
جناب یزید شما نمی‌گویید آنها را هم خدا کشتند؟
..... یومٌ بیوم هان این طور صحبت می‌کنی؟ این
روز به تلافی آن روز انجام گرفت، امروز به تلافی
آن روز انجام گرفت! دم از خدا نمی‌زنی؟! ولی حالا
که خطاب می‌کنی با حضرت زینب با این وضعیت
دم از خدا می‌زنی و توحید؟ حضرت زینب هم
گذاشت در کاسه او گذاشت در کاسه او: مَا رَأَيْتُ الْآ
جَمِیلاً بنده خدا تو چه فکری می‌کنی؟ تو حالا خیال
می‌کنی می‌توانی با این به ما طعنه بزنی؟ بله بله من
می‌دانم که تمام اینها از ناحیه خدا است و همه اینها
برای ترقی ما است؟ تو کجای کاری بدبخت؟ تو برو
فکر خودت را بکن اگر برادر من آن طور شهید
نمی‌شد که به مقام محمود و ولایت کلیه و شفاعت
کبری نمی‌رسید، آن وقت تو می‌خواهی به من طعنه
بزنی که بین خدا چطوری ... کیف رأیت ما فعل
ربک باخیک! این طوری می‌خواهی طعنه بزنی؟ من

را با این وضع داری می بینی خبر نداری که اگر بدانی
که لحظه لحظه ای که الآن دارد بر من می گذرد در
مقابل تو چه چیزهایی خدا دارد در عوض به من
می دهد تو دود می شوی به هوا می روی. حالا بگیر
بخند، بگیر بخند. این از کجا آمده تا حضرت زینب
اینها را نچشد که به آن جا نمی رسد این است که
می فرماید ما رأیت الا جمیلاً این است، اگر از
حضرت زینب الآن ما پرسیم همین الآن که ۱۴۰۰
سال یا ۱۳۰۰ سال از جریان عاشورا و جریان کربلا
گذشته آیا اگر دوباره خدا امام حسین و شما را زنده
کند آیا آمادگی دارید آن جریان تکرار شود؟ همین
الآن می گوید بله، بله، من پشیمان هم نیستم، همان
مسائل و همان جریانات، بله، چرا؟ چون می گوید ما
رأیت الا جمیلاً خب می داند چه خبر است، ما نادانان
و جاهلان می نشینیم و بر سر می زنیم و چه می کنیم
ای وای کربلا، ای وای فلان، خب بله حزن، حیثیت
اتصال انسان به امام و محبوب خودش است و اقتضا
می کند انسان متأثر باشد ولی باید ببینیم این در آن
مجلس الآن حضرت زینب می فرماید خواسته بزند

که یزید را کف کند؟ که بگوید اگر تو از توحید
آمدی من هم بلام! من بیشتر از تو بلد هستم! من در
همین خانواده بودم، در این بیت بزرگ شدم از پنج
سالگی من خودم عالمه غیر متعلمه بودم، که
امیرالمؤمنین راجع به حضرت زینب گفتند، این
است؟ یا این که حضرت زینب سلام الله علیها آن
چه را که می بیند دارد به یزید می گوید و این کور
است، کور است نمی بیند، دارد می گوید تو کور
هستی و فطرت را عوض کردی، زیبا را نازیبا
می بینی تو خیال می کنی الآن نازیبا است، احمق تو
کوری، ببین، چشمت باز کن، بیا بر هر لحظه ای که
بر من می گذرد چه چیزهایی در عوض خدا دارد
می دهد، که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلبک، قلب تو در این جا خدا دارد ما خطر علی
قلب بشر یعنی هیچ کسی، تو که یزید هستی سر
جای خودت.

آن وقت اگر همین الآن ما بگوییم همین قضیه
عاشورا دوباره تکرار شود، ما می گوئیم: ای وای آقا
ما مگر می گذاریم دوباره عاشورا تکرار شود می رویم

چه می‌کنیم ولی اگر از حضرت زینب سؤال کنیم حضرت چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید بله ده بار هم اتفاق بیافتد هستیم، صد بار هم اتفاق بیافتد هستیم، آنهایی که شب عاشورا آمدند به امام حسین عرضه داشتند، این جور اصحاب حضرت گفتند: اگر هزار دفعه ما را بکشند همین جوری گفتند؟! همین جوری گفتند؟ شما خیال کردید آن موقع همین جوری بود که یک گلوله می‌زنند به این جا و ... نه آقا شمشیر فرو می‌کردند، نیزه فرو می‌کردند، این جوری اینها مردند با سم

سیانور نبوده که کسی استنشاق کند نفهمد
ببافتند، نه آقا، هزار تا تیر به آنها رفته حبیب بن مظاهر
جلوی امام حسین ایستاد برای نماز آن قدر به او تیر
زدند تا افتاد این جوری بود، این جوری شهید شد
که تیر به امام حسین نخورد حضرت نمازش را
بخواند، اینها اصحاب امام حسین، حالا همین حبیب
را بیاورند خب این حبیب می شود دربان، خب معلوم
است به کجا می رسد، می گویند دوباره می خواهی
بایستی روز عاشورایی پیدا بشود و اینها همان جور
همان جور که کشته شدن همین جور باشد می گوید
آن یک دفعه بود حالا صد هزار بار هم بشود بهتر!!
این مال چیست؟ چون به اصل زیبایی رسیده به اصل
جمال رسیده جمال را آن طوری که هست فهمیده نه
آن طوری که برایش ترسیم شده. و کمال را و چون
جمال خدا است، جمال خدا هم صفتی است از
صفات خدا همان طور که ذات پروردگار لایتناهی
است صفات پروردگار هم لایتناهی است، هر چه
سیر کند در جمال این حبیب می بیند جا دارد، جا
دارد او کجایش هست و ما تازه اوّلش هستیم حبیب

تا الآن چه قدر در جمال سير کرده؟ چه قدر؟ تازه اگر الآن از او پرسى مى گويد بابا ما تازه قدم اول هستيم تازه هنوز ما قدم اول هستيم چرا؟ چون انتها ندارد.

پس نه خيلى اين جا مسائلى است خيلى واقعاً عجيب است من همين طور كه صحبت مى كنم ياد خاطراتى مى افتم از بزرگان از كلمات آنها كه در اين زمينه مى گفتند حالا مى فهمم كه آنها مقصودشان چه بود، ما خيال مى كنيم كه تمام عظمت خدا از اين جا تا اين سقف است و اين سقف را همديديم تمام شد ديگر!! حالا ديگر بعدش چيست؟ اين را همديديم سفيد است و گچ است من فقط اين را به شما بگويم كه آن صادر اول كه رسول خدا و علت همه كائنات است تا الآن يعنى الآن كه خب ديگر جنبه مادى است و جنبه مادى معنا ندارد آن چه كه تاكنون در جمال خدا سير کرده اين مقدار است اين مقدار است در بي نهايت يعنى اگر هر روز رسول خدا بگويد ربّ زدنى فيك تحيراً خدایا تحير من را بيشتر كن باز فردا همين را مى گويد اگر ببيند خب ديگر معنا ندارد كه

خب چه را بیشتر کند این لیوان آب است من خوردم
و سیر شدم و تمام شد و رفت تا دو یا سه ساعت
دیگر نیاز به آب ندارم دیگر تمام.

ولی این چه مسئله‌ای است که رسول خدا
دیده است؟ با این همه مسائل و با این همه مطالب
که لولاک لما خلقت الافلاک و صادر اوّل و مقام
علمیت اطلاقیه او - البته نسبت به ما سوی الله - این
چه دیده که رسول خدا می‌گوید خدایا هر روز به
واسطه دیدن کمالت و جمالت و افزونی علم، تحیر
من را بیشتر کن خب اگر رسول خدا به یک مرتبه
برسد و در آن مرتبه دیگر نهایی نباشد و علم او به
یک مسئله‌ای به یک حدّی برسد خب دیگر تحیر
معنا ندارد، می‌گوید خب این را دیگر فهمیدیم دیگر
اگر یک معلّم یک درسی را فردا تکرار کند مردم چه
می‌گویند بچه‌های کلاس چه می‌گویند؟ می‌گویند
آقا این را دیروز گفتی دیگر برای چه امروز
می‌گویی؟ اگر این هر روز بیاید سر کلاس یک چیز
جدید بگوید می‌گویند هان! عجب! فردا بیاید، پس
فردا بیاید، هان، هی جدید اینها هی تحیرشان

اشتیاقشان هی اضافه می‌شود می‌رود بالا اما اگر همان حدّ باشد

پس بنابراین مسئله‌ای که خیلی باید به آن توجه کرد و نسبت به این قضیه دیگر امشب خیلی طول

کشید، - خب حالا کشید دیگر ما که در این
زمینه دیگر نمی خواستیم صحبت کنیم - این است که
تمام آن چه که در این عالم هست، چه مشهود آن و
چه غیر مشهود آن در نزد ولی خدا و موحد و در نزد
امام صادق همه از ناحیه او است، همه از ناحیه او
است و یکی بر دیگری از این نقطه نظر ترجیح ندارد
همان طوری که راحتی از ناحیه او است. غیر راحتی
هم از ناحیه او است. سلامت از ناحیه او است،
مرض هم از ناحیه او است، همه از ناحیه او است.

مطلب دیگر این است که آن فطرت آدمی و
فطرت انسانی در آن حدی معتدل است و در آن
حدی مستقیم است که زیبا را زیبا را و زشت را
زشت ببیند در آن چه را که مربوط به عالم خلق
است. زشت با بدی دو تا است یعنی نامناسب بودن
به قول مولانا که می فرماید:

سمّ مار آن مار را باشد حیات *** لیک آن مر

آدمی را شد ممات

(نسبتش با آدمی باشد ممات)

در آن جا به این قضیه ایشان می پردازند که آن

در جای خودش جایگاه خودش را دارد ولی همین
اگر بخواهد از این جا حرکت کند بخواهد به جایگاه
دیگر برسد می شود نامناسب، می شود نامناسب و
می شود قبیح و می شود زشت و می شود واجب
الاحتراز، باید انسان احترام کند، باید انسان دوری
کند و اگر احترام نکند مسئول است اگر انسان در
جایی که مظنه برای هلاکت است خودش را قرار
بدهد مسئول است باید برود کنار باید دوری کند چرا
انسان باید حیوانی که احتمال ضرر می دهد از بین
ببرد؟ چون باعث هلاکت او است. شما اگر دارید در
بیابان راه می روید می بینید یک ماری در بیابان می رود
حق ندارید او را بکشید، بیابان است و حیوان دارد
برای خودش می رود ولی اگر همین حیوان آمد در
منزل و در اتاق می گویند واجب است بکشید چون
باعث هلاکت می شود اگر همین مار آمد در باغ باید
بکشید باعث هلاکت می شود. این جا واجب است
ولی آن جا نهی شده است، چرا؟ چون در آن جا
کاری به شما ندارد، کاری به شما ندارد، دارد زندگی
خودش را می کند از مجرای تکوین و مرامی که برای

او ترسیم شده تخطی نکرده، تخطی آن جایی است که از لانه بیرون بیاید وارد شود در شهر و بیاید در خیابان و در خانه، این جا که آمد این جا تخطی کرده و این جا باید او را از بین برد ولی اگر نه در جای خودش است در کوه فرض کنید حق ندارید او را بزنید بکشید حق ندارید، حیوانی است، خدا برای او زندگی قرار داده عمری قرار داده برای او یک مسیری قرار داده مرامی قرار داده، انسان نمی تواند آن را از بین برد و همین طور این مسئله، مسئله بسیار مهمی است که در مسائل اجتماعی خیلی این قضیه برای انسان پیش می آید که همان طوری که عرض کردم انشاءالله در جای خودش بنده به این مسائل انشاءالله می پردازم بسیار مسائل مسائل دقیقی است که دیدگاه اهل معرفت و توحید را که همان منطبق با دیدگاه شرع و تکلیف هست کاملاً روشن می کند که هر چیزی در جای خودش نیکو است و اگر از جای خودش حرکت کند به جای دیگر و انتقال پیدا کند آن موقع مسئله و تکلیف دیگری پیدا می کند فلذا من به آن شخص گفتم که نه اشتباه است در دیدگاه

ولی خدا رائحه گل رائحه گل است و روایح
غیر مناسب آن روائح نامناسب است و ناپسند است و
خب ما این را مشاهده می کردیم غیر از آن، مگر
بالا تر از دیدن هم دلیل دیگری هم هست مرحوم آقا
از بوی گل خوششان می آمد بزرگان، اولیا و از بوی
بد بدشان می آمد مثل ما، نه این که

بگذار باشد این حالا باشد!! چون این از ناحیه خدا است!! بگذار باشد، نه اتفاقاً ایشان خیلی هم حسّاس تر بودند و بهترین عطرها را انتخاب می کردند و بهترین

حتّی مرحوم آقای حدّاد هم همین طور ولی مرحوم آقا هم ایشان در این قضیه خیلی بیشتر بودند خیلی در این زمینه در رعایت و حسن سلیقه و در انتخاب بین روائح و اینها ... همیشه عطرهاى بسیار خوش بو و طبیعى نه از این عطرهاى مصنوعى اصلا ایشان استعمال نمى کردند از این عطرهاى مصنوعى و ... همه عطرهایی که استعمال می کردند مشک بود، عنبر بود، گل یاس بود، رازقی بود، عطر اصلی ایشان عطر گل محمّدى بود که همین عطر کاشان است و هر کسى ایشان را مى دید، همه اصلاً تعجّب می کردند وقتى که از یک جا ایشان رد می شدند من می شنیدم که افرادی که پشت سر هستند می گفتند آقا عجب بوی خوبی دارد از یک کوچه‌ای که رد می شدیم مسیحی هم بودند مسیحی و فلان و همان زمان سابق و اینها اصلاً مشهود بود، حرکتشان

لباسشان خب باید هم این طور باشد باید این طور باشد، یک سوم مصارف رسول خدا مربوط به عطر بود آخر این که پیغمبر ما است واقعاً عجیب است که انسان چطور اصلاً می بیند بعضی ها اصلاً مغزشان را از دست می دهند یک افکار و یک مسائلی را مربوط می کنند، بابا اگر به آن ایراد می گیری این که دیگر پیغمبر ما است اسوه ما است این که باید نسبت به او تأسی کرد پس بنابراین این که هست که انسان باید اگر می خواهد به آن طرف توجه کند اگر می خواهد راه خدا را برود، اگر می خواهد از دنیا بگذرد باید از نعمت های الهی صرف نظر کند غلط محض است، محض، محض.

میوه مطلوب و مورد توجه را نباید خورد بعد فرض کنید که میوه کرمو ... نمی دانم این قدر و اندازه از این را باید انسان بخورد که تا اینکه بتواند در این مسیر حرکت کند، خیلی احمقانه است از فرض کنید که از روائح طیب و اینها نباید استفاده بشود باید فرض کنید من این که البته راجع به این قضیه قبلاً صحبت کردم ولی این که می بینید دارم

بیشتر توضیح می‌دهم انشاءالله در جلسه بعد هم توضیح می‌دهم به خاطر این است که این یک مسئله‌ای است که به غلط در خیلی از اذهان جا افتاده و واقع شده که طی این مسیر مساوی با این گونه تصرفات است این غلط است و البته خب در این زمینه مطالب دیگری هست، روشی که از بزرگان در بعضی از موارد دیگر به عنوان دلیل و شاهد آورده می‌شود که ممکن است با این قضیه مخالفت داشته باشد و اینها و رفع بین تضاد و اگر تضادی مشاهده می‌شود اینها انشاءالله اگر خدا توفیق بدهد برای مجلس آینده. انشاءالله.